

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

عرض شد که در صورت ثالثه که فضول قصد فقط می‌کند که آن کلی در ذمه دیگری باشد، اما نه تصریح به آن می‌کند و نه کلامش دارای قرینه‌ای است که دلالت کند. بایع فضول به مشتری می‌گوید «بعتک ثمان امانان من الحنطة بكذا» مشتری هم قبول می‌کند و مشتری به حسب ظاهر کلام به نظرش می‌آید که ثمان امانان من الحنطة که در ذمه خودش است. اما او قصد کرده که نه در ذمه دیگری، در ذمه پدرش مثلاً، برادرش، رفیقش یا یک شخص آخری. در این جا تارة آن دیگری بعد از این که مطلع می‌شود، این بایع فضول به او می‌گوید ما چنین کاری کردیم، می‌گوید باشد قبلت. این جا فرمودند که لا کلام که این بیع صحیح است و ذمه همان اصیل به حساب مشتغل می‌شود به این که او باید تطبیق کند و به مشتری عطاء کند و ثمن هم در کیسه همان اصیل می‌رود. اما اگر اصیل قبول نکرد، گفت بی‌جا کردی به ذمه ما چیزی رفتی فروختی بی‌جا کردی من قبول ندارم. در این صورت دو بحث در بین اعلام طرح شده است. بحث اول این است که آیا در این صورت این بیع فی الواقع صحیح است و به گردن فضول قرار می‌گیرد که فضول وقتی دید او قبول نکرد کأنّ به طور خودکار این عقد، این بیع پای او حساب می‌شود و خودش بینی و بین‌الله دیگه باید ملتزم باشد و آن امانان را که فروخته است به طور کلی، تطبیق به خارج کند، تحویل مشتری بدهد و آن ثمن هم در کیسه این وارد بشود. آیا این چنین است؟ یا این که نه، بالمره این عقد باطل است و لغو است و اثری بر آن مترتب نیست.

بحث دوم این بود که حالا اگر در مقام اثبات تنازع و تداعی شد بین این دو تا؛ مشتری می‌گوید تو گفتی که به تو می‌فروشم این قدر، ظاهر این کلام این است که از خودت است، نه، من قبول ندارم که در ذمه برادرت یا پدرت یا دیگری فروختی. به حسب مقام اثبات و ظاهر وظیفه چیست؟ این هم بحث دوم.

اما در بحث اول، دو قول در مسأله وجود دارد. شیخ اعظم از قواعد علامه و مبسوط شیخ طوسی رضوان الله علیهما نقل می‌فرمایند که آن دو بزرگوار فرموده‌اند که در این صورت بیع واقعاً صحیح است و پای همین فضول قرار می‌گیرد. و می‌فرمایند که «نسب الی جماعة» در بعض فروع بحث مضاربه که آن مباحث هم استفاده

می‌شود. مرحوم فقیه یزدی قدس سره در حاشیه مبارک‌شان در مکاسب عباراتی را از آن بزرگان نقل کردند که مراجعه می‌فرمایید، دیگه حالا آن عبارات را نمی‌آوریم، مراجعه می‌فرمایید که از آن‌ها استفاده می‌شود که این مطلب هست. و هم چنین از تذکره علامه، حالا بر قواعد که شیخ فرموده است، تذکره علامه هم سید می‌فرماید استفاده می‌شود. ولی قول دوم این است که نه، این بیع فی الواقع در این صورت باطل است و هیچ اثری بر آن مترتب نیست، بعد از این که رد کرد آن کسی را که قصده الفضول و بر این مسلک شیخ اعظم هستند، محقق امام قدس سره، محقق خوبی قدس سره و شاید بتوانیم قول ثانی را به مشهور بین الاصحاب نسبت بدهیم. خب ببینیم، ادله دو قول را باید بررسی کنیم تا ببینیم که حق کدام است که ظاهر این است که الاقوی هو القول الثانی است که این بیع فی الواقع باطل است.

برای بطلان این بیع که حالا قول دوم باشد دلیلش را مقدم می‌داریم، برای خاطر این که ادله‌اش روشن‌تر و واضح‌تر است و با توجه به ادله قول ثانی جواب از استدلال‌ها یا استدلالی که برای قول اول می‌شود، طریق آن واضح‌تر و روشن‌تر می‌شود.

مجموعاً سه بیان برای بطلان این بیع وجود دارد.

بیان اول فرمایشی است که محقق خوبی قدس سره بیان فرمودند و ایشان از راه اشتراط مالیت در بیع پیش آمدند. حاصل بیان این بزرگوار دارای سه مقدمه است.

مقدمه اولی این است که کلی، پنج من گندم، ده من گندم، نمی‌دانم کذا و کذا، این کلی تا به یک ذمه‌ای اضافه نشود اصلاً مالیت ندارد. کلی وقتی مالیت پیدا می‌کند که تعلق به یک ذمه‌ای بگیرد و الا مالیت ندارد، همین جور نشستیم این جا، پنج من گندم، مالیت ندارد. صد تا قالی و فرش؛ مالیت ندارد این کلی است. اما اگر اضافه به یک ذمه شد مثل باب سلم که می‌گوید پنج من گندم را به تو فروختم، یک خودرو به تو فروختم که در چهار ماه دیگر تحویل بدهم، این کلی است، این کلی چون در ذمه آمده مالیت پیدا می‌کند. این مقدمه اولی. پس بنابراین در این جا حتماً باید... اگر می‌خواهد بیعی این جا باشد از ناحیه فضول بیعی تحقق پیدا کرده باشد حتماً باید به ذمه‌ای تعلق بگیرد تا مالیت پیدا کند، بیع قابل تحقق باشد.

مقدمه ثانیه این است که کلی وقتی به یک ذمه‌ای اضافه پیدا کرد، تعلق پیدا کرد، دیگه تشخیص پیدا می‌کند و کلی در ذمه زید، غیر از کلی در ذمه عمرو است. پنج من گندم در ذمه زید، غیر از پنج من گندم در ذمه عمرو است. به واسطه اضافه به ذمه تغایر پیدا می‌کند. این هم مقدمه ثانیه.

س:

ج: نه، ولی کلی رنگ دار می شود.

و سوم این که... مقدمه سوم.

مقدمه ثالثه این است که خب بعد از این که گفتیم در مقدمه ثانیه که کلی در ذمه فضول قهراً غیر از کلی در ذمه آن کسی می شود که قصده الفضول؛ برادرش مثلاً پدرش، یا دوستش یا هر کس دیگری. پنج من گندم در ذمه هر یک از آن ها، غیر از پنج من گندم در ذمه خود فضول است. بعد از این که این را در مقدمه ثانیه گفتیم، در مقدمه ثالثه می گوئیم خب این عقد را فضول بر کدام متاع انشاء کرده. بر آن که در ذمه من قصده است. انشاء عقدش بر آن مال واقع شده، بر آن متاع واقع شده، وقتی انشاء عقد بر آن متاع واقع شده است ما چگونه می توانیم متاع آخری را بگوئیم متعلق این عقد است و آن فروخته شده است و آن کالای این مبیع هست؟ این مثل این است که زید در عالم خارج ماشین فروخته، ما بیاییم بگوئیم خانه متعلق است. خب ماشین و خانه دو چیز متغایر است، این گفته است که بعثت هذه السيارة، ما بگوئیم بله، گفته هذه السيارة اما آن که به ذمه می آید یا آن که در عالم خارج متاع و مورد بیع واقع شده دار است. خب ربطی به هم ندارد. این جا گفته پنج من گندم در ذمه... نیت کرده، پنج من گندم در ذمه پدرم را فروختم، در حقیقت این را قصد کرده است. حالا ما بگوئیم نه، پنج من گندم در ذمه پدر، این متعلق عقد نیست، این مبیع نیست، مبیع چیه؟ پنج من گندم در ذمه خودش. و بنابراین خودش باید بیاید این را تطبیق به خارج کند و تحویل مشتری بدهد. خب این متاع آخری است. به حکم مقدمه ثانیه این متاع آخر شد. پس معنا ندارد. این استدلال محقق خویی قدس سره است.

این استدلال استدلال متینی است منتها مقدمه اولی مستدرک است. امر اضافی است که ایشان فرموده. چون حتی اگر... فرض این است که این جا نسبت داده و اضافه کرده است. اصلاً مسأله مان این است که اضافه کرده است، حالا شما بگوئید مالیت به اضافه پیدا می شود یا بگوئید نه مطلقاً کلیات مالیت دارد، مثل مرحوم امام. فرض مسأله این است که این آقا، این فضول اضافه کرده است به ذمه پدرش در نیت خودش، یا برادرش یا دوستش یا کسی دیگر، بنابراین ما مقدمه اولی را احتیاج نداریم. آن مفروض مسأله این است که آن را اضافه کرده. بله مقدمه ثانیه که می شود مسأله اول وقتی آمد. وقتی اضافه کردی می شود یک امر آخری غیر از کلی در ذمه خود فضول. و آن متعلق بیع واقع شده، آن فروخته شده، آن متاع فروخته شده، ربطی به این متاع ندارد. حالا شما بگوئید حالا که آن اجازه نکرد، او قبول نکرد این کلی که در ذمه این است که یک چیز دیگری است، این می شود فروخته شده، این معنا ندارد. لا معنا له. خب این فرمایش محقق خویی قدس سره. عبارتشان را هم بخوانم. فرموده است در همین موسوعه، جلد 36، صفحه 426:

«أَنَّ مَالِيَةَ الْكُلِيِّ إِنَّمَا هِيَ بِحَسَبِ إِضَافَتِهِ إِلَى الذِّمِّ فَالْكُلِيُّ الْمُضَافُ إِلَى ذِمَّةٍ غَيْرِ الْكُلِيِّ الْمُضَافِ إِلَى ذِمَّةِ شَخْصٍ آخَرَ وَ عَلَيْهِ فَإِذَا وَقَعَ أَحَدُهُمَا مُتَلَقّاً لِلْعَقْدِ فَلَا مَعْنَى لَصَحَّةِ الْعَقْدِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْآخَرِ» که توضیحش همین بود که عرض کردم. این بیان اول. بیان متین درست است، فقط گفتیم مقدمه اولی مستدرک است، نیاز به آن نداریم. بیان دوم، بیانی است که از بعض کلمات حضرت امام قدس سره استفاده می‌شود. و آن هم دارای دو مقدمه است. مقدمه اولی این است که کلی بما هو کلی لا یتعیّن و لا یتعلّق بذمّة الا بسبب، کلی همین جوری خود به خود گتره و گراف، این تعین پیدا نمی‌کند و تعلق به ذمه‌ای دون ذمه‌ای پیدا نمی‌کند، یک سبب می‌خواهد. و ایشان می‌فرمایند که همین امر هم فارق بین کلی و متاع خارجی است. در متاع خارجی آن جا سبب لازم ندارد برای تعین، خودش متعین است در اثر ارث اگر رسیده، یا خریده یا هر چه، این فرش مثلاً مال این مسجد است، یا مال زید است، یا مال بکر است، فلذا ایشان می‌فرمایند در متاع خارجی اگر فضول گفت من این فرش زید را ولو نیت کرده باشد، فرش زید را بفروشم به عمرو به فلان ثمن، برای خودم، بگوید برای خودم فروختم. آن جا ایشان می‌فرماید ممکن است ما بگوییم که بله این جا معامله در واقع برای همان صاحب این فرش واقع می‌شود و پول هم در کیسه همین صاحب فرش به عنوان عَرْض منتقل می‌شود. آن جا ممکن است این حرف را بزنیم، چون فرش در واقع مال او بوده، مال این صاحب بوده، این که نقل داده شده به آن جا، مقتضای معاوضه این است که خب ثمن هم بیاید همین جا. و یک تعینی هم دارد. خب این فرش معلوم است مال این آقا است، از این آقا منتقل می‌شود به آن آقای مشتری، ثمن هم از آن مشتری منتقل می‌شود به این آقای مالک. ولو خود مالک این جا اقدام به انشاء نکرده باشد، و یک فضولی آمده باشد اقدام به انشاء کرده باشد و گفته باشد برای خودم فروختم، ممکن است آدم آن جا این حرف را بزند، اما در باب کلی، کلی بما هو کلی، ده من گندم، ده تا فرش، ده تا خانه، ده تا خودرو، این‌ها تا یک سببی پیدا نشود تعین پیدا نمی‌کند. چي را فروختی؟ تعینی ندارد. این که می‌خواهد تعین پیدا کند، تعلق به یک ذمه پیدا کند تا ما برویم گردن او را بگیریم، یقه او را بگیریم بگوییم آقا ذمه تو بود، باید تو اداء کنی. این سبب می‌خواهد، این مقدمه می‌خواهد.

مقدمه ثانیه این است که برای تعین و تعلق کلی به یک ذمه دو راه بیشتر وجود ندارد. راه اول عبارت است از ارتکاز، قرینه ارتکاز. قرینه ارتکاز باعث می‌شود که ما بفهمیم این ذمه چه ذمه‌ای است و تعلق به کی دارد. وقتی یک نفر می‌آید می‌گوید بعنک مثلاً ده من گندم به فلان ثمن، خب ارتکاز این که افراد نمی‌آیند؟؟؟ می‌کنند، مال دیگری را بفروشد، این‌ها یک کارهای غیر عادی است، غیرمتعارف است. افراد معمولاً جنس خودشان را می‌آیند می‌فروشند. این روال و این رویه عقلانی و این که ارتکاز انسان‌ها بر این است که بر این منوال مشی

می‌کنند فروشندگان و خریداران، این قرینه می‌شود بر این که مقصود از این ده من گندم، ده من گندم در ذمه خودش است. و همین قرینه باعث تعین آن می‌شود که بله ده من گندمی که متعین است که در ذمه این آقا است. پس هم تعین و هم تعلق به واسطه این قرینه ارتکازیه پیدا می‌شود. این یک سبب. این سبب را ایشان می‌فرماید در مانحن فیه وجود ندارد. چون فرض این که قصد الخلاف. مقام ثبوت را داریم می‌گوییم دیگه، مقام اثبات بحث دوم است. در مقام ثبوت چنین احتمالی وجود ندارد چون قصد این که ذمه دیگری را قصد کرده، آقای بایع ذمه خودش را قصد نکرده، ذمه دیگری را قصد کرده. پس این سبب برای این که آن متاع در ذمه این بایع که عاقد بیاید که فضول است، این سبب وجود ندارد چون قصد خلافه.

قرینه دوم یعنی سبب دوم برای تعلق و تعین، عبارت است از انصراف. که وقتی می‌گوید بعثک پنج من گندم، به تو فروختم پنج من گندم را، وقتی قرینه بر خلاف اقامه نکند این عقل انصراف دارد به پنج من گندم در ذمه خودش. خود بایع، خود عاقد. ایشان می‌فرمایند این انصراف هم در مانحن فیه وجهی ندارد چون قصد الخلاف؟؟؟ قصد خلاف کرده، قصد خودش را نکرده، قصد دیگری را کرده.

إن قلت:

إن قلت که درست است این قصد خلاف کرده، اما آن رد جناب غیر که این آقا قصد کرده ذمه او را، آن ردی که او کرد گفت بی‌جا کردی که این کار را کردی، آن رد او باعث می‌شود که قصد این آقای فضول، کأنّ لم یکن بشود. کلاً شیء بشود، کأنّ اصلاً این قصد وجود نداشته. خب اگر گفت بعثک و چنین قصدی وجود نداشت آیا انصراف پیدا نمی‌کند به خودش؟ انصراف پیدا می‌کرد. حالا درست است این قصد را کرده و لکن رد او مثل یک پتک می‌خورد بر سر این قصد او را کلاً شیء می‌کند، منهدم می‌کند، از بین می‌برد. پس بنابراین کأنّ این می‌شود یک بیعی و یک عقدی که اصلاً قصد خلاف در آن نشده. جواب این است که این مطلب واضح البطلان است. آیا رد او چه تأثیری می‌گذارد در قصد این آقای فضول که قصد کرده، او رد کرده باعث بشود که این قصد کلاً قصد بشود، کلاً شیء بشود. پس بنابراین این هم مطلب نادرستی است.

پس نتیجه چی شد؟ نتیجه این شد که شما در مقام بخواهید بگویید این بیع و مبیع آن، پایه فضول حساب می‌شود، این سببی ندارد. سبب یا آن بود یا این بود، هر دو مفقود است فی المقامین. پس چطور می‌گویید که متاع این معامله و مبیع این معامله می‌شود کلی در ذمه فضول؟ پس بنابراین محقق خویی از این راه پیش آمد که فرمود این کلی با آن کلی متغایر است، بیع در آن کلی واقع شده، معنا ندارد بگوییم این می‌شود مثنی، این می‌شود مبیع. متغایر هستند، عقد بر این واقع نشده، بر آن واقع شده.

مرحوم امام قدس سره از این راه آمدند که خب حالا ما نگاه می‌کنیم، شما که می‌گویید در مقام این کلی در ذمه فضول می‌شود مبیع و چیز فروخته شده و او باید آن را تطبیق کند، این سبب می‌خواهد که این کلی را بگوییم کلی در ذمه این. سببش یا این است، یا آن است، هیچ کدام در مقام وجود ندارد. پس این هم بیانی است که حضرت امام قدس سره فرموده و عبارت‌شان در ضمن یک کلامی که فرمودند این است که می‌فرمایند: «أَنَّ الْكُلِّيَّ بِمَا هُوَ لَا يَتَعَيَّنُ وَلَا يَتَعَلَّقُ بِذِمَّةٍ» خود به خود تعلق به ذمه نمی‌گیرد، سبب می‌خواهد. «وَالْعَاقِدُ الْبَايِعُ إِنَّمَا هُوَ لِأَجْلِ تَعْيِينِ الْاِرْتِكَازِ» که این سبب اول بود گفتیم «وَهُوَ مَعَ قَصْدِ الْخِلَافِ لَا مَعْنَى لِتَعَلُّقِهِ بِهَا» به ذمه عاقد بایع «وَلَوْ قُلْنَا بَأَنَّ تَعَلُّقَ بِهَا» یعنی به ذمه عاقد بایع «لِأَجْلِ الْاِنْصِرَافِ» آن هم باز «فَلَا وَجْهَ لَهُ مَعَ قَصْدِ الْخِلَافِ اَيْضاً وَلَا يُوْثِّرُ» این و لا یؤثر جواب آن این قلت است. «وَلَا يُوْثِّرُ رَدَّ الْغَيْرِ فِي قَصْدِ الْعَاقِدِ وَلَا يَجْعَلُهُ» یعنی آن رد «وَلَا يَجْعَلُهُ لَأَشْيَاءَ مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ» کأنّ اصلاً این قصد را نکرده. «حَتَّى يُقَالَ إِنَّ اِطْلَاقَ الْعَقْدِ يَنْصَرِفُ إِلَى كَذَا» این هم فرمایش حضرت امام قدس سره است.

این هم کلاماً متین متنها یک سؤالی در ذهن منقدح می‌شود حول این استدلال و آن این است که ما بحث‌مان بحث ثبوتی است، مسأله انصراف بحث اثباتی است. ما می‌خواهیم بگوییم در مقام ثبوت آیا این معامله باطل است یا صحیح است. اما این که این عقد انصراف دارد؟ این مربوط به مقام اثبات است، مقام استظهار است. بنابراین این وجه را داخل کردن در استدلال، این محل اشکال واقع می‌شود که کأنّ خلط بین مقام ثبوت و مقام اثبات مثلاً در مقام رخ داده باشد. پس بنابراین اگر بخواهیم در مقام این استدلال را کامل کنیم باید این جور بگوییم، بگوییم در همان مقام ثبوت، سبب می‌خواهد که این ذمه این باشد. سببی در آن مقام وجود ندارد. سبب عبارت است از این که خودش قصد کرده باشد و حال فرض می‌گیریم قصد کرده / نکرده؟؟. سبب این است، در مقام ثبوت سبب این است، و اما آن ارتکاز و آن انصراف، آن دو تا مربوط به مقام استظهار و مقام اثبات می‌شود. بنابراین ما این جوری می‌گوییم؛ مقدمه اولای حضرت امام مقبول است، می‌فرمایند چی؟ می‌فرماید این که مبیع بخواهد کلی در ذمه آقای فضول باشد، این بلا سبب نمی‌شود، سبب می‌خواهد. تنها سببی که در مقام ثبوت برای این قابل فرض است چیه؟ قصدش است که خودش قصد کرده باشد و حال این که چنین قصدی نکرده آقای بایع، قصد کرده در ذمه دیگری باشد، در زید و عمرو و این‌ها باشد. این هم بیان دوم. اگر این بیان را حضرت امام فرمودند یا با آن تصریحی که عرض کردیم.

س:

ج: حالا آن مسأله آخری است.

س: ...

ج: ممکن است حالا کسی بگوید آن هم باطل است. ذمه زید، زید میت بوده به ما چه ربطی دارد.

و اما بیان سوم:

بیان سوم در مقام این است که العقود تابعه للقصد. این قاعده مسلمه که عقود تابع قصد است. اگر وکیل کسی می آید، وکیل هستی که تو برای من یک فرش بخری به فلان خصوصیات. می رود بازار یک فرشی را می بیند چشم خودش می گیرد می گوید حالا برای خودمان می خریم. خب این فرش می شود مال موکل یا برای وکیل؟ می شود مال وکیل چون قصد برای خودش. اگر قصد موکل را کرد می شود برای موکل، اگر قصد خودش را کرد می شود مال خودش. ولی همین جور است. ولی یک طفل اگر قصد کرد مولی علیه را، می شود مال او. قصد کرد خودش می شود مال خودش. قیم همین جور، وصی همین جور. این چیزها، العقود تابعه للقصد. قصد است که مشخص می کند. چه عقود معاملی همین جور است، عقود دیگر همین جور، برخی ایقاعات هم خیلی هایش همین جور است، مثلاً نذر، تابعه ل این که چه جور نذر کرده باشی. قسم تابع این است که به چه چیزی قسم خورده باشی. آن قیودش، آن خصوصیاتش همه تابع قصد است. و این امر مسلم و واضح، و این قاعده مسلمه عقلائیه و شرعیه است. حالا در مقام آقای فضول که خودش را قصد نکرده که. متاع خودش را که قصد نکرده. آقای فضول متاع دیگری را قصد کرده. حالا شما می گوید آن دیگری رد کرد، اتوماتیک و خود به خود می شود گردن این، برخلاف قصدش، این مخالف با العقود تابعه للقصد است. فالحق مع الشيخ الاعظم، مع المحقق الخویی، مع المحقق الامام قدس سره و شاید مشهور بین فقهاء که بگوییم این جا در واقع و در متن واقع معامله چیه؟ این معامله بعد از رد آن غیر، باطل واقعاً. و ریش آقای فضول به هیچ چیزی، گروهی هیچ چیزی نیست که حالا باید تهیه کنی و بدهی و فلان و این ها. خلافاً لفتوای منسوب به علامه، منسوب به شیخ طوسی قدس سرهما و یا بعضی بزرگان دیگر که...

س: استاد در این استدلال سوم ??? اشکال دارد؟ می برد به قصد خودش یعنی مال دیگری را برای خودش می خرد. آن جا ما آمدیم...

ج: آن جا بله، خب راه هایی دارد برای حل کردنش، آن جا هم فلذا مشکل بود، یک جورهایی حل کردیم. اما آن جا بالاخره امام هم این جا فرمودند دیگه، فرمودند در آن جا بالاخره چیه؟ بالاخره دارد انشاء مبادله می کند، بین این متاع و آن ثمن. حالا منتها می گوید بیاید توی جیب من. این برخلاف روال معاوضه است. معاوضه این است که این برود، آن ثمن بیاید همان جایی که متاع از آن جا خارج می شود. فلذا وقتی که او قبول کرد یعنی

اصیل قبول کرد بنابراین درست می‌شود، چرا؟ برای این که این انشاء کرده و آن کالضم؟؟؟ الحجر الی الانسان است یعنی گفته این متاع از کیسه... خارج بشود از محلی که وجود دارد، محلش کجاست؟ مال این آقای مالک است، برود در کیسه مشتری. و آن ثمن از کیسه مشتری بیاید توی کیسه من. خب این برخلاف انشاء است یعنی در واقع یعنی برود به جای او که من ادعا می‌کنم، من هستم مالک واقعی. خب این ادعا بی‌خود است. پس آن جا درست شد به این دلیل، این بیان را این جا نمی‌توانیم بگوییم، چرا؟ چون این جا تعین واقعی که ندارد، تعیین آن به اضافه به چیه؟ به اضافه به ذمه است. شما داری این را اضافه به ذمه او می‌کنی، به ذمه خودت که اضافه نکردی.

س: مرحوم امام و مرحوم آقای خویی...

ج: هیچ جا واقع نمی‌شود مگر یک تعبد شرعی داشته باشید. بله شارع بیاید این جا تعبد کند که این جا ما تعبدی از شارع نداریم. بله اگر شارع یک جایی بیاید برخلاف یک چیزی تعبد کند، خیلی خب این چه اشکالی دارد؟

و اما پس این قول ثانی و دلیلش بود که هو الافضل.

و اما القول الأول: قول اول یک نمایی را از آن ذکر کنم تا انشاء الله بحثش می‌ماند برای جلسه بعد.

قول اول این بود که این در واقع درست است. در این موقعی که او رد می‌کند در واقع درست است. گفتیم که شیخ اعظم این را نسبت داده به علامه و شیخ طوسی قدس سرهما و در این اواخر هم مرحوم نائینی قدس سره فرموده این علی القاعده درست است. مرحوم نائینی از بزرگان این اواخر به حسب هر دو تقریرشان، چه تقریر منیة الطالب و چه تقریر مرحوم محقق آملی، منتها فرق است در مقام بیان بین تقریر محقق آملی و تقریر منیة الطالب؛ محقق خوانساری قدس سرهما. حالا عزیزان هر دو تقریر را مطالعه بفرمایید که حالا آدرسش را هم عرض می‌کنم که اگر نوشته باشم.

تقریر محقق آملی جلد 2، صفحه 68؛ و تقریر خوانساری؛ منیة الطالب، جلد 2، صفحه 49 از این طبع جدیدش که ببینید این بزرگوار چه جوری خواسته مسأله را حل کند و ایشان سه تا مقدمه این جا اقامه فرموده، فرموده علی ضوء این مقدمات ثلاث باید بگوییم این بیع صحیح است. محقق خویی در این بحث‌شان اصلاً متعرض کلام استاد در این جا نشدند و تعجب است که چه طور با این که ایشان شاگرد محقق نائینی است و معمولاً کلمات ایشان را نقل می‌کنند این جا اصلاً متعرض این نشدند ولی مرحوم امام رضوان الله علیه، کلام محقق نائینی را

درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: بیع فضولی تاریخ 1401/07/10

حسب منیة الطالب نقل می کنند و بعد نقد می کنند. ان شاء الله این ها را مطالعه فرمایید تا فردا ببینیم که چه می شود.